

این صفحه پیام‌ها، متن‌ها، عکس‌نوشت‌ها و خبرهای کوتاه منتشر شده در فضای مجازی را باز نشر می‌دهد. تلاش بر این است که دیدگاه‌ها و نظرات کاربران اندیشمندان شبکه‌های اجتماعی در عرصه مکتوب هم دیده شود.



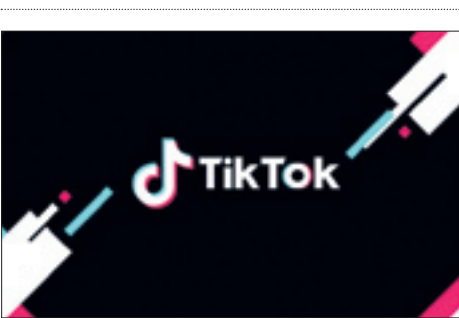
چطور از شبهه و اشکال نمی‌ترسی؟

آیت‌الله بهجت(ر.ه).

انسان گاهی در امر دین اشکالی به‌نظرش می‌رسد یا شبهه‌ای به‌القا می‌شود، گمان می‌کند که آن شکل لاینحل است‌و دیگر جوابی ندارد و پیش‌خود و بدون مراجعه به‌اهل آن قضاوت می‌کندو می‌گوید: پس دین باطل است‌و ایراد دارد. چگونه از اهل دین و اهل علم می‌ترسی و نزد آنها نمی‌روی و از آنها سؤال نمی‌کنی، ولی از خود شبهه و اشکال نمی‌تری که چه‌سبباً موجب نابودی و هلاک دائمی تو گردد؟ منبع: کتال تلگرامی آیت‌الله بهجت(ر.ه) به‌استناد کتاب در محضر بهجت، جلد ۱، صفحه ۶۸

«طبقه متوسط» هدف پروسه پیراندازی

در بخشی از مقاله «تگرشی به‌نظر به‌های انقلاب و نقد و ارزیابی آنها» نویسنده تلاش می‌کند بر اساس کتاب «سامان سیاسی در جوامع دست‌خوش دگرگونی» به‌اختصار نظر به‌ انقلاب ساموئل هانتینگتون را که در آن طبقه متوسط جایگاه ویژه‌ای دارد، واکاود. آنچه که می‌آید، نشان‌دهنده اهمیت این طبقه در طراحی‌های دشمنان انقلاب اسلامی، به‌ویژه در عرصه جنگ‌نرم و رسانه‌های است. به‌نظر هانتینگتون... برای وقوع انقلاب در کشوری که دست‌خوش نوسازی است، باید:الف) طبقه متوسط شهری به‌ اندازه کفلی از سامان موجود بیگانه شده باشد(ب) روستاییان نیز به‌ اندازه کافی همین بیگانگی را داشته باشند؛ (ج) طبقه متوسط شهری و روستاییان نه تنها در نبرد در ضد دشمن واحد، بلکه در مبارزه برای کفزیه واحد به‌ اندازه کافی متحد باشند. این قضیه معمولاً ملین‌تر گرای است. اگر «دوره ناکامی» طبقه متوسط شهری با «دوره ناخرسندی» روستاییان مصادف نگردد، انقلاب دور از انتظار است. هانتینگتون ادامه می‌دهد در میان گروه‌های شهری، طبقه متوسط جامعه واقعا انقلابی است و سرچشمه اصلی مخالفت با حکومت را باید در این طبقه جست. در میان طبقه متوسط نیز بخش‌های غیرآزادی و غیربازاریابی و ویژه روشنفکران بیش از دیگران انقلابی‌اند و دانشجویان انقلابی‌ترین قشر روشنفکران به‌ شمار می‌آیند. او تصریح می‌کند: «شهر، کانون مخالفت در درون کشور است، طبقه متوسط، کانون مخالفت در درون شهر است. روشنفکران به‌ قدری توان‌مند و متفکران طبقه متوسط هستند و دانشجویان، منسجم‌ترین و کارآمدترین انقلابیان در میان روشنفکرانند.» هانتینگتون همچنین معتقدست ا روشنفکران طبقه متوسط به‌نهایی نمی‌توانند انقلاب به‌راه‌انندازند. آنان به‌ همکاری گروه‌های روستایی که هیچ انقلابی را بدون آنها نمی‌توان بر کرد، نیاز دارند. مخالفت شهر برای نظام سیاسی مشکل‌آفرین است، ولی کشنده نیست در حالی که مخالفت روستاها هم‌گبار است.



طنز فیلتر «تیک‌تاک» در امریکا

علی‌رضا بازارگان، عضو هیئت علمی دانشگاه تهران، با اشاره به خبر دستور ترامپ جهت فیلتر نرم‌افزار چینی TikTok در کاتال تلگرامی خود نوشت: در سال ۲۰۲۰ پربالندترین اپلیکیشن در تمام جهان TikTok بوده است. این اپلیکیشن برای ساختن کلیپ‌های داب‌اسش و ویف‌اس استفاده می‌شود که توانسته بیشتر از فیسبوک، بیشتر از واتس‌آپ، بیشتر از اینستاگرام، و بیشتر از هر اپلیکیشن دیگری در جهان مشتری داشته باشد. ولی نکته مهم چیست؟ نکته مهم این است که بر خلاف دیگر اپلیکیشن‌های غول در جهان، TikTok یک اپلیکیشن امریکایی نیست. به‌عبارت دیگر، برای اولین بار در تاریخ، صدر جدول‌های اول‌ترینزنت دست یک شرکت امریکایی نیست، بلکه به‌دست یک شرکت چینی رسیده‌است. راه‌حل امریکا در این رقابت چه‌پوده است؟ فیلتر کردن تیک‌تاک. در گذشته، هر گاه یک کشور دسترسی به یک اپلیکیشن را قطع و فیلتر کرده، امریکا با محکوم کردن این حرکت علیه آن کشور باینانه‌است. فیلتر کردن فیسبوک، تویتر، تلگرام وواتساپ در ایران و چین و روسیه همیشه اهرم فشار بوده‌است. اینکه شما مجبورید با استفاده از فیلتر شکن و وی‌پی‌ان این متن را در تلگرام مطالعه کنید که در ایران فیلتر است، از نظر امریکاسندنی است بر دیکتاتور بودن دولت ایران.

ولی حالا که TikTok گوی سبقت را از امریکایی‌ها برسوده و حدود ۱۰۰ میلیون کاربر امریکایی از آن استفاده می‌کنند، قضیه فرق کرده است. در گذشته امریکا با فشار اورن به تیک‌تاک آن را مجبور کرده که همه‌سروهایش را از کشور چین خارج کند. آنها را مجاب کرده که مدیران چینی خودشان را عوض کنندو مدیران امریکایی انتصاب کنند. آنها را مجبور کرده که رابطه خود را با دولت چین به حداقل برسانند و حتی با وجود انجام همه این کارها توسط تیک‌تاک، امریکاباز هم نتوانست آن‌را تمدد کند. امروز رئیس‌جمهور ایالات متحده جلوی دوربین‌ها ایستاد و گفت دستور فیلتر کردن این اپلیکیشن را در امریکاداده است. به‌چه‌چرم؟ به‌چرم اینکه مبادا کاربران امریکایی به صورت گسترده از یک اپلیکیشن چینی استفاده کنند. موجب طنز تلخی فیلتر و سانسور وقتی به‌دست مخالفان امریکاباشد محکوم است. ولی وقتی به‌دست خود امریکاباشد جایز و مطلوب یازی تا وقتی خوب است که آنها جلویابندند و به‌محض اینکه عقب‌بیفندند بازی را بهم می‌زنند.



روزنامه جوان | شماره ۱۵۹۹۱ |

دوشنبه ۱۳ مرداد ۱۳۹۹ | ۱۳ ذی‌الحجه ۱۴۴۱ |

گایبران



متن کامل آموزش جنگ سرد به افسران امریکایی از سوی اندیشمندی روسی تبار به نام Tomas Schuman

هنر جنگیدن در نجنگیدن است!

رهبر معظم انقلاب سال‌هاست از جنگ رسانه‌ای مهم‌دشمن علیه جامعه‌ایران سخن می‌گویند؛ کارزاری که همه‌نقشه‌های دشمن بسته‌به آن و بستری مهم‌برای کارگر افغانک توطئه‌های شوم دشمن است. آیت‌الله خامنه‌ای (حفظه‌الله) در سخنرانی عید سعید قربان نیز بار دیگر به این کارزار مهم‌اشاره و تأکید کردند در صورت شکست جریان تحریف، تحریم نیز شکست خواهد خورد. هم‌زمان با این فرمایشات مهم، کلیبی ۱۵ دقیقه‌ای در شبکه‌های اجتماعی دست‌به‌دست می‌چرخد که در آن یکی از اندیشه‌پردازان روسی تبار به‌ صورت ساختارمند نظر به‌ای را برای فروپاشی دولت‌ها در دوران جنگ سرد، شرح می‌دهد و از تجربیات تاریخی کاربران این

هنر جنگیدن در این است که اصلاً مبارزهای انجام ندهید و به‌جای آن تمام ارزش‌های موجود در کشور دشمن را تغییر دهید تا زمانی که درک دشمن مرحله‌اش را واقعیت‌به‌اندازهای مهم‌شود که دیگر شما را دشمن خود نداند به‌طوری که سیستم حکومت و نظام شما، تمدن و فرهنگ شما، اهداف و آرزوهای شما در نظر دشمن شما به یک ال‌ترناتیو تبدیل می‌شود. شاید خیلی مطلوب و آرزوهای شما در نظر دشمن شما به یک ال‌ترناتیو تبدیل می‌شود. حوزه‌های هدف در این مرحله به‌ اقتصاد، نظم، و قانون، روابط کارگری (اتحادیه‌ها)، نیروهای نظامی و رسانه‌ای محدود می‌شوند.

مرحله سوم: بحران
معمولاً فرآیند «بی‌ثبات‌سازی» مستقیماً به مرحله «بحران» منجر می‌شود. در مورد کشورهای در حال توسعه مثل جایی که من در آن فعالیت می‌کنم، فرآیند «بحران» زمانی شروع می‌شود که ساختار قانونی قدرت و ساختار جامعه فرومی‌ریزد و دیگر نمی‌تواند به‌خوبی عمل کند و به‌جای آن، اجزای ساختگی به جامعه تزریق می‌شوند مانند کمیته‌هایی که به‌سویسه‌مردمنتخبات نشده‌اند یا افرادی که در مرحله قبیل توضیح دادم مثل فعالان اجتماعی که با رأی مردم انتخاب نشده‌اند یا رسانه‌ها که حاکمان خودخوانده بر عقیده و نظر شما هستند یا گروه‌های عجیبی که ادعا می‌کنند می‌دانند چطور جامعه را رهبری کنند که معمولاً نمی‌دانند و تنها به این اهمیت می‌دهند که چطور کشورها را به‌دست آورند و ایدئولوژی ساختگی خودشان را به آنها بفرشند. در این مرحله «بحران» تمام این اجزای ساختگی، مدعی قدرت می‌شوند. اگر با مخالفت مواجه شوند، با زور قدرت را تصاحب می‌کنند. برای مثال در مورد ایران، ناگهان با کمیته‌های انقلاب مواجه شدیم. این افراد چه کسانی بودند؟ این چه جور انقلابی بود؟ هنوز انقلابی در کار نبود! اما کمیته‌ها تشکیل شده بودند. آنها قدرت محاکمه، قدرت اعدام، قدرت قانون‌گذاری و قدرت قضایی داشتند. تمام این قدرت‌ها در یک روشنفکر جمع شده بود یعنی از آنها از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های هاروارد و برکلی بودند. کسی که به کشور خودش برگشته بود و فکر می‌کرد جواب تمام مشکلات اجتماعی و اقتصادی را می‌داند. «بحران» زمانی اتفاق می‌افتد که جامعه دیگری نمی‌تواند به‌خوبی عمل کند و ساختار جامعه فرومی‌ریزد. این همان معنای کلمه «بحران» است. در نتیجه اکثریت به‌دست می‌آیند یا نجات‌دهنده می‌گردند. افراد مذهبی در انتظار آمدن یک ناجی موعود هستند. کارگرم‌ها می‌گویند ما باید خانواده‌هایمان را اسیر کنیم پس بیایید یک حکومت قوی، مثل یک حکومت سوسیالیستی، داشته باشیم، یک حکومت متمرکز که در آن کارگران در جای خود قرار می‌گیرند و کار می‌کنند. مردم از انتظار خسته می‌گردند. اینجاست که نجات‌دهنده وارد می‌شود یا یک کشور خارجی دخالت می‌کند یا گروه‌های چپ‌گرا و مارکسیستی آن کشور، همسپ نهیست روی خودشان چه نمی‌کنند، سازنده‌ساندینست‌در نیکاراگوئه یا بیشاپ موزارو در بومباوه و واقعا مهم نیست. یک نجات‌دهنده می‌آید و می‌گوید من شما را رهبری خواهم کرد.

مرحله چهارم: جنگ داخلی یا اشغال نظامی

پس از مرحله بحران، ممکن است دو حالت اتفاق بیفتد؛ جنگ داخلی یا اشغال نظامی. بهترین نمونه برای جنگ داخلی لبنان است. جنگ داخلی‌ای که به‌طور ساختگی با تزریق نیروهای سازمان آزادی‌بخش فلسطین، در لبنان شکل گرفت. برای اشغال نظامی هم نمونه‌های زیادی وجود دارد، مانند افغانستان یا کشورهایی شرق اروپا که به‌سویسه‌ا ارتش شوروی اشغال شدند. به‌هر حال نتیجه یکسان است.

مرحله پنجم: عادی‌سازی
مرحله بعدی مر حله «عادی‌سازی» است. البته عادی‌سازی کلمه بسیار طعنه‌آمیزی است. کلمه‌ای که از وضعیت اول می‌شوند. در «چکسلواکی» گرفته شده است. زمانی که پروپاگاندای شوروی و پس از آنها ژورنالیه نیویورک تایمز اعلام کردند که وضعیت کشور عادی شده است، تانک‌ها وارد پراگ شده‌اند و دیگر جنبشی، درگیری و خشونی در پراگ وجود ندارد. در این مرحله، حاکمان خودخوانده جامعه دیگر به انقلاب جدیدی نیاز ندارند، در وضعیت جدید دیگر نیازی به رادیکالیسم نیست. بنابراین این مرحله دقیقاً برعکس مر حله «بی‌ثبات‌سازی» است و اساساً هدف آن ایجاد ثبات در کشور با اعمال زور است. پس تمام نفوذی‌های کی‌جی‌بی، فعالان سیاسی و اجتماعی، لیبرال‌ها، استنادان، مارکسیست‌ها و نئینسیت‌ها حذف می‌شوند و حتی بعضی وقت‌ها «حذف فیزیکی» می‌شوند. اول کار خود را انجام داده‌اند و دیگر نیازی به آنها نیست. حاکمان جدید به‌ثبات نیازی دارند تا از مردم به‌بهرمرداری کنند و کشور را استعمار و زور بپوزی خود به‌مرداری کنند. بنابراین دیگر نیازی به انقلابی‌هانیست. این دقیقاً همان اتفاقی است که در بسیاری از کشورها افتاد. بنگلادش را به یاد می‌آورید، بحرانی که من هم در آن نقش داشتم. اول مجیب‌الرحمن را داشتند؛ او در سال ۱۹۷۱ رهبر حزب مردم با نام «عوامی لیگ» بود. با سبیلی شبیه استالین. او چندین بار به روسیه سفر کرده بود. پنج سال بعد، او به دست هم‌زمان مارکسیست سابقش کشته شد، چون دیگر به او نیازی نبود و کارش را کرده بود. در افغانستان، این اتفاق سه بار تکرار شد. اول نورمحمد تره‌کی بود، بعد از او حفیظ‌الله امین و حالا (سال ۱۹۸۳) ببرک کارمل. آنها به‌طور پیاپی یکدیگر را کشتند. یکی پس از دیگری در دست زمانی برای عادی‌سازی راه اتمام رسانده‌اند. یعنی نفر اول مرحله «تضعیف روحیه» را نفر دوم، مرحله «بی‌ثبات‌سازی» را و نفر سوم کشور را وارد «بحران» می‌کند و در نهایت «ببرک کارمل» از مسکو می‌آید و وری صندلی قدرت می‌نشیند. اخیراً همین اتفاق در گرانادا افتاد. موریس بیشاپ، مارکسیستی که به‌دست بی‌ثزال کشته شد. اتفاقاً او هم یک مارکسیست بود. پس در این مرحله دیگر انقلابی در کار نیست و نوبت عادی بودن است. از این به بعد نه تحصنن در کار است، نه اعتصابی، نه جنبش آزادی‌بخشی.

بازگرداندن روند براندازی
برای عقب‌برگرداندن این روند به‌سعی و تلاش خیلی زیادی نیاز است. همان‌طور که امروز امریکا مجبور می‌شود که به‌گرانادا حمله نظامی انجام دهد تا فرآیند «براندازی» را معکوس کند. برخی می‌گویند این درست نیست که به‌جزیره‌زیبای گرانادا حمله کنیم؛ خوب پس چرا فرآیند، در همان مرحله اول متوقف نکردید؟ زمانی که گرانادا تازه مورد توجه چپ‌ها قرار گرفته بود؟ چرا از اول جلوی به قدرت رسیدن مورس بیشاپ را نگرفتید؟ آیا مردم گرانادا او می‌خواستند؟

بعید به‌نظر می‌رسد! آنها از اول هم مورس بیشاپ را نمی‌شناختند. خود‌او هم با یک کودتا به قدرت رسیده بود. در عوض ما از او یاد داریم که وضعیت بدتر و بدتر شود. تائیکتبه به مرحله «بحران» و پس از آن به «عادی‌سازی» رسیدیم. اینجاست که امریکا تصمیم گرفت حمله نظامی انجام دهد و در جریان این حمله متوجه شدند که کشور گرانادا در واقع یک پایگاه بزرگ نظامی برای نیروهای شوروی بوده‌است. البته که این یک اقدام شدید بود. البته که باعث شد ۱۷ نفر از نظامیان امریکایی کشته‌شوند. خیلی اتفاق بدی بود پس بهتر آن است که جلوی این فرآیند را قبل از اینکه به مرحله بحران برسد بگیریم. روش‌شنفکران این اجازه را به شما می‌دهند که اجازه ندهند دولت امریکا در امور داخلی کشورهای امریکایی لاتین دخالت کند. اما شما می‌توانید این کار را در کشورها انجام دهید. این کار خود را انجام داده‌اند و دیگر نیازی به آنها نیست. حاکمان جدید به‌ثبات نیازی دارند تا از مردم به‌بهرمرداری کنند و کشور را استعمار و زور بپوزی خود به‌مرداری کنند. بنابراین دیگر نیازی به انقلابی‌هانیست. این دقیقاً همان اتفاقی است که در بسیاری از کشورها افتاد. بنگلادش را به یاد می‌آورید، بحرانی که من هم در آن نقش داشتم. اول مجیب‌الرحمن را داشتند؛ او در سال ۱۹۷۱ رهبر حزب مردم با نام «عوامی لیگ» بود. با سبیلی شبیه استالین. او چندین بار به روسیه سفر کرده بود. پنج سال بعد، او به دست هم‌زمان مارکسیست سابقش کشته شد، چون دیگر به او نیازی نبود و کارش را کرده بود. در افغانستان، این اتفاق سه بار تکرار شد. اول نورمحمد تره‌کی بود، بعد از او حفیظ‌الله امین و حالا (سال ۱۹۸۳) ببرک کارمل. آنها به‌طور پیاپی یکدیگر را کشتند. یکی پس از دیگری در دست زمانی برای عادی‌سازی راه اتمام رسانده‌اند. یعنی نفر اول مرحله «تضعیف روحیه» را نفر دوم، مرحله «بی‌ثبات‌سازی» را و نفر سوم کشور را وارد «بحران» می‌کند و در نهایت «ببرک کارمل» از مسکو می‌آید و وری صندلی قدرت می‌نشیند. اخیراً همین اتفاق در گرانادا افتاد. مورس بیشاپ، مارکسیستی که به‌دست بی‌ثزال کشته شد. اتفاقاً او هم یک مارکسیست بود. پس در این مرحله دیگر انقلابی در کار نیست و نوبت عادی بودن است. از این به بعد نه تحصنن در کار است، نه اعتصابی، نه جنبش آزادی‌بخشی.

پاورقی «جوان» از «اتاق حوادث» جان بولتون

۳۰

ترجمه: محمدصادق عبدالهی



آمار ۱۵۰ کشته کار و کلای پنتاگون بود

ساعت ۸ و ۴۵ دقیقه با دانفور صحبت کردم تا نظر او را درباره آنچه که اتفاق افتاده بود جوپا شوم، او گفت تا حدود ساعت یک بامداد بیدار بوده است تا میزان تلفات و نکات مهم آنچه را که قرار بود اتفاق بیفتد احصا کند. در صورتی که ترامپ صبح جمعه همین که از خواب بیدار شده، نطرش را عوض کرده و همه زحمات را بر باد داده است. دانفور از آنچه رخ داده خوشحال نبود و از اینکه ترامپ ابتدا در جلسه اتاق وضعیت چون فکر می‌کرده اهداف پیشنهاده‌ی او ضعیف است، او را بی‌عرضه خوانده و بعد خودش حمله را به‌خاطر بیش از اندازه بودن سطح تلفات و متناسب نبودن میزان خسارات متوقف کرده، آزرده بود. حرف‌های درستی می‌زد. در مورد میزان تلفات و اهمیت سانحه دانفور گفت پس از جلسه اتاق وضعیت و کلای وضعیت و کلای پنتاگون از او درباره احتمالی تلفات ایرانی‌ها سؤال کرده‌اند و او جواب داده است: «همی‌دانیم». دانفور در جلسه اتاق وضعیت هم گفته بود که میزان خسارات را نمی‌دانیم. آن‌طور که دانفور تعریف کرد و کلای برآی تخمین خسارات به دنبال جداول سامانی رفته‌اند تا بتوانند از طریق آنها به‌الگوی بی میزان تلفات به نسبت نوع حمله دست پیدا کنند. خلاصه‌شان این‌ها هستند: جست‌وحوهای خود به این نتیجه رسیده بودند که عموماً در حملاتی از این دست به‌زای هر شلیک ۵۰ نفر کشته می‌شوند. دانفور گفت: «تمام اینها کار و کلا بود.» این حرف یعنی در این تخمین هیچ‌کس با مسئولیت نظامی و در رده فرماندهی درگیر نبوده است. همان‌طور که دانفور به‌خوبی می‌دانست، اگر حمله انجام می‌شد هیچ مشکل قانونی وجود نداشت. دانفور گفت حدود ساعت ۷ و ۱۳ دقیقه عصر ترامپ با او تماس گرفت تا بگوید شنیده که این حمله ۱۵۰ کشته ایرانی به‌همراه خواهد داشت. او به ترامپ گفته بود: «تعداد کشته‌ها به این اندازه نخواهد شد چراکه اولاً متوجه شده‌ایم یکی از پایگاه‌هایی که هدف بود برعکس اطلاعات قبلی جدا‌جدا شده است و از موقعیت جدیدش هم اطلاع دقیقی نداریم؛ پس حالا فقط دو هدف داریم و اگر تعداد کشته‌ها را با همان تخمین و کلا هم حساب کنیم ۱۰۰ نفر بیشتر نخواهد بود. ثانیاً مطابق تخمین ما تعداد کل افراد حاضر در هر پایگاه حدود ۵۰ نفر است.» دانفور گفت تلاش زیادی کرده که به ترامپ بفهماند، چرا در نیمه‌های شب تعداد افراد حاضر در پایگاه از این هم کمتر خواهد بود اما به هیچ طریقی نتوانسته ترامپ را قانع کند و در نهایت ترامپ گفته بود: «من این را دوست ندارم؛ آنها هیچ کدام از افراد ما را نکشند. من می‌خواهم این حمله را متوقف کنی حتی راضی به ۱۰۰ کشته هم نیستیم.» پس از آنکه توضیحات دانفور تمام شد من واقعه را از دیدگاه خودم از جایی که ازتربس با پیش‌بینی‌های و کلا به دفتر ریاست جمهوری آمده بود شرح دادم. من می‌توانستم حس کنم که دانفور آن سوی تلفن سرش را به نشانه تأسف با حیرت تکان می‌دهد. گفت: «هن فقط می‌خواهم رئیس‌جمهور مسئولیتی این کار را بپذیرد! شب گذشته که نمی‌خواست این را بقبول کند. این کار عواقبی خواهد داشت اگر...» حمله‌اش را تمام نکرد و سپس گفت: «و اما آن توثیتهایی که امروز صبح رئیس‌جمهور زد! او با این توثیته‌ها عملاً به ایرانی‌ها فهماند تا زمانی که به امریکایی‌ها صدمه نرسانند می‌توانند هر کاری که دلشان می‌خواهد انجام دهند و این مجوزی است به ایرانی‌ها برای انجام کارهای دلخواه بعدی‌شان.» به نظر من دانفور کاملاً درست می‌گفت.



فعال سیاسی اصلاح‌طلب: اصلاح‌طلبان خیال نکنند بار رأی آوردن بایند سیاست امریکا تغییر می‌کند

کرد چرا که نهایتاً نگرانی‌ها و خواسته‌های حزب دموکرات از جمهوری اسلامی تفاوت محسوسی با حزب جمهوری‌خواه ندارد. در این میان اما چرا برخی مخالف اصطلاحاً اعتدالی و بعضاً اصلاح‌طلب، حضور اعتدالی بائین در کاخ سفید را معادل بازگشت به برجام و رفع تحریم‌ها معرفی می‌کنند؟ دلپلی ظاهر، به‌افسانه‌ای بازمی‌گردد که بین خصائل رؤسای جمهوری ایران و امریکانوعی ربط مستقیم قائل شده‌اند. این افسانه‌روود یک شخصیت تندرو به کاخ سفید مستلزم ظهور رئیس‌جمهوری مشابه آن در ایران است و بر عکس! از همین رو، اعتدالی‌ها و بخش‌های اصلاح‌طلبی از یک‌پیروزی ابدامه‌حضور خود در قوسه‌مجرعی می‌دانند و بدین منظور ظاهراً از فریته‌سازی‌های بی‌پایه و اساس و اغراق در تفاوت‌وریکرد دموکرات‌ها و جمهوری خواهان نسبت به سیاست‌های جمهوری اسلامی ابانتانند.

درین ترتیب، چنانچه بایند به کاخ سفید حزبی ایالات متحده قرار دارد و هر دو حزب متحدان اصلاح‌طلب آنان، در جهت ضرورت ریاست جمهوری افرادی از جنس خود در انتخابات سال آینده ایران تبلیغات گسترده‌ای در خارج میانه‌های متافع اساسی کشورشان در این منطقه می‌دانند. البته اگر از کان قدرت رسمی در ایران، به‌طور خصوصی به این نتیجه رسیده باشند که ادامه‌مناسجه از رابطه با امریکا خود را در اختیار قرار دهند تا با حفظ سطحی از حیثیت سیاسی، او در دور تازه‌ای از رابطه با امریکا شوند. اما اگر آنها به چنین نتیجه‌ای نرسیده باشند، پیروزی احتمالی بایند در انتخابات ریاست جمهوری امریکا، کمکی به تشنج‌دایی بین دو کشور نخواهد

احمد زیدآبادی، فعال سیاسی اصلاح‌طلب، در کاتال تلگرامی خود نوشت: از مجموعهٔ امور دنیا، هم‌نظر شدن با روزنامهٔ کیهان در یک مورد خاص، شاید گنشه‌گیرهای محسوب نشود! این یک مورد هم، خوانش کیهان از استراتژی حزب دموکرات امریکا در برابر برجام است. برخی رسانه‌های اصلاح‌طلب به گونه‌ای از احتمال ریاست جمهوری جو بایدن سخن می‌گویند که بپردازند به محض ورود او به کاخ سفید، برجام به‌تمام و کمال زنده و تمام تحریم‌ها یک‌شبه لغو می‌شود! این نگاه که معنایی جز تسلیم شدن امریکا در برابر ایران ندارد، به سبب بی‌فهمی‌ها و دروغ‌های گمراه‌کننده است. در واقع همان‌طور که کیهان هم بی‌پایه و بی‌اساس است، استراتژی دموکرات‌ها بازگشت به قیدو شرط به برجام نیست، بلکه مشروط به تغییر مسیر سیاست خارجی می‌باشد. جمهوری اسلامی است، هر چند که در قالبی ظریف و بعضاً انهام‌زا ارائه می‌شود.

از قضا «مسئلهٔ ایران» در حوزهٔ سیاست دو حزبی ایالات متحده قرار دارد و هر دو حزب متحدان اصلاح‌طلب آنان، در جهت ضرورت ریاست جمهوری افرادی از جنس خود در انتخابات سال آیندهٔ ایران تبلیغات گسترده‌ای در خارج میانه‌های متافع اساسی کشورشان در این منطقه می‌دانند. البته اگر از کان قدرت رسمی در ایران، به‌طور خصوصی به این نتیجه رسیده باشند که ادامه‌مناسجه از رابطه با امریکا خود را در اختیار قرار دهند تا با حفظ سطحی از حیثیت سیاسی، او در دور تازه‌ای از رابطه با امریکا شوند. اما اگر آنها به چنین نتیجه‌ای نرسیده باشند، پیروزی احتمالی بایند در انتخابات ریاست جمهوری امریکا، کمکی به تشنج‌دایی بین دو کشور نخواهد